

تفسیر سوره نور

بسم الله الرحمن الرحيم

صفحه سیصد و پنجاه و چهار را بیاورید. آیه نور. عرض کردیم که شاید سخت ترین آیه قرآن، به جهت کد دادن است؛ یعنی با کد صحبت کرده است قرآن در اینجا و معانی فوق العاده زیادی را (۱:۲۵) است. البته ما طبیعتاً به همه موارد اشاره نمی کنیم. صلاح هم نیست. حالا همین مقدارش را هم شک داریم که صلاح است یا نیست. در کتب تفسیر اساساً راجع به این چیزها بحث نمی کنند. ولی به هر جهت، آن مطالبی که راجع به آن کوکب دُری و شجره زیتونه و نه شرقی و نه غربی و همه این ها توضیح دادیم که نور چطور می خورد به این حباب ها و تجزیه می شود و تفکیک می شود، تضعیف می شود، طبیعتاً نظام نوری درست می کند. «نور علی نور» درست می کند.

عبارت نور را در قرآن اگر با یک حساسیتی ببینید، می بینید که خیلی در عبارت نور به نوعی از حیات برمی گردد «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ». اینکه گفته اند که گفتند «ينظر بنور الله» مثلاً مومن در تاریکی راه نمی رود. اصلاً مسئله نور و ظلمت در قرآن خودش یک فصل مشبعی از مثال های قرآنی و معارف قرآنی است که شما ائمه هم به عنوان نور اصلی که در حقیقت «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْضُهُمْ مُخَدِّقِينَ» انواری بودید که آنجا بعد آمدید پایین و توضیحی بر «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُزْفَعَ» که همین آیات ماست. یک چند جلسه بحث سخت ما باید با همدیگر بکنیم بابت اینکه ما یک مقداری به ادبیات قرآن هم آشنا بشویم.

ارتباط شجره زیتون و امام حسین (ع)

من یک نکته ای (بگویم)، حالا دیگر نکات را یادتان هست دیگر؟ دیگر مراجعه نمی کنم به قبل. یک نکته ای راجع به شجره مبارکه زیتونه من یک نکته انتهایی جلسه گفتم و در رفتم، رفتم که تمام شد دیگر. گفتم این جریان شجره مبارکه زیتونه این جریان با امام حسین ارتباط دارد. حالا چه جوری جریان با امام حسین ارتباط دارد؟ من یک مقداری برایتان توضیح می دهم که به ادبیات مدل ادبیات قرآن که حالا چرا بعضی ها می گویند خدا مثل آدم حرف نمی زند؟ چون که خداست، آدم نیست. یعنی چرا این مدلی حرف می زند؟ بالاخره همه عالم را تو ششصد صفحه جمع کند و بگوید دیگر. شما سوره مبارکه تین را بیاورید.

سوره مبارکه تین صفحه چند است؟ ابتدای آن مدنظر است. سوره مبارکه تین، صفحه پانصد و نود و هفت. ببینید، یک سری قسم خورده است. این قسمها می دانید که قاعدتاً باید این قسمها، قسمهای بلندی باشند. قسم خوردن این گونه است: مثلاً فرض کنید یا باید بگویید به خدا قسم یا به حضرت ابوالفضل قسم. دیگر پایین تر نمی توانید بگویید. مثلاً بگویید به موبایلم قسم. این ها دیگر این گونه نیست که آدم قسم بخورد. مثلاً سطح قسم خودش (مهم است).

برای همین است که آنجا که سوره واقعه می گوید «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» در حقیقت «عظیم لو تعلمون» است. صفت و موصوف این گونه است. قسم بزرگی است. جایگاه ستاره نه چون ستاره بالاست. اینکه بالاخره در آسمان دنیا است نه «وَعَلَّمْتَ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» هی دارد مسئله نجوم و ستارههایی که هدایت می کنند در قرآن دارد ادبیات پیدا می کند؛ به شرط اینکه ادبیاتش را دنبال کنید. در هر کتابی همین است. مثلاً فرض کنید پیر مغان. حالا شما مثلاً تصویری ممکن است داشته باشید از پیر مغان؛ پیری در دشت مغان احتمالاً اولش این است، بعدش این ادبیات را ادامه بدهد و برود در کار ادبیات ببیند که پیر مغان در حافظ چیست. یهو می بیند یک ادبیات خاص خودش را دارد. ضمن اینکه این نجم را دارد می گوید، موارد دیگری را هم دارد می گوید. می گوید که «إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» یعنی مطهرون می توانند دست به آن کتاب مکنون ببرند. یک ادبیات خاص با خودشان دارد.

اینجا «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ» قسم به تین، قسم به زیتون. قسم به انجیر، قسم به زیتون. «وَطُورِ سِينِينَ» قسم به طور سینین «وَهَذَا أَلْبَدُ الْأَمِينِ» و این البلد الامین که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» قسم به آن مورد، مقسوم باید تناسبی داشته باشد، که قسم به این ها که انسان در احسن تقویم آفریده شده است. این ها مربوط به انسان احسن تقویم است که در بلندترین جایگاه انسانیت اند. حالا من روایتش را می گویم، بعد خود آیات را برای کدیابی و رمزگشایی و دی کد کردن آیات بعداً عرض می کنم.

«هَذَا أَلْبَدُ الْأَمِينِ» که مکه است. خب، این آن بخش مشخصی از این پازل است. «طور سینین» حالا به شما می گویم چرا نجف است. نجف و کوفه طور سینین. چرا؟ دلیلش را برایتان توضیح می دهم. از این جهت که این «والتین والزیتون» که حالا می بینید، زیتون به چیزی است از طور در می آید. در قرآن هم این را به شما نشان می دهم که از آن در می آید. این زیتون چیزی است از طور درآمده است و

این امام حسین است. اگر ایشان امام حسین هستند، تین امام حسن است. یعنی قسم به انسان‌های کاملی که این‌ها مربوط به در حقیقت طور سنین و می‌شوند، «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» که این‌ها در امتداد هم هستند «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». ببینید، روایاتی که آمده و «تین» و «زیتون» را به امام حسن و امام حسین تطبیق داده و تأویل کرده است، آن‌ها به این مفهوم لغوی ابتدایی توجه داشته‌اند. یعنی می‌دانستند «تین» یعنی انجیر و این‌ها هم در همین فضا دارند سیر میکنند. این هم روایت است. روایت‌های مختلفی داریم که «تین» و «زیتون» به این معنا اشاره دارند.

حالا چرا این بحث‌ها را مطرح می‌کنیم؟ چون این بحث باید مشخص شود که نوری که به بیوت ما می‌افتد، باید در مورد بیوت و رحم‌ها و رحم‌های تیمی و دینی و الهی و ولایی صحبت کنیم. بحث‌های سختی در پیش است اما به جبهتی هم می‌تواند شیرین باشد.

ببینید، یک آیه‌ای داریم که می‌خواهم این آیه را به شما نشان دهم. صفحه سیصد و چهل و سه سوره مبارکه مؤمنون را نگاه کنید. خیلی هم مباحثه پذیر نیست این بحث‌ها. «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ» ما از آسمان آبی نازل کردیم و آن را در زمین سکنی دادیم. حالا این‌ها دارای لایه‌هایی هستند که من یکی از این جلسات سحر می‌خواهم راجع به آب حوض صحبت کنم. این بحث معرفتی سنگینی هم هست، چون به بحث طهارت در نماز رسیدیم، راجع به آب حوض که آب حوض را می‌کشند یا می‌خورند، چه کار می‌کنند؟ این یک بحث به شدت معرفتی و مفصل است اصلاً بحث حوض. با توجه به روایات معروف، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» این حوض پر آب یعنی چه‌اصلاً در مفاهیم ما؟ یک بحثی راجع به آب و حوض داریم که روایات و آیات ما این معانی را بیان می‌کنند.

این مقدار آبی که شما می‌بینید به انسان زدند، به انسان کامل و به حجت خدا زدند که این آب‌هایی که از آسمان می‌آید پایین و عرش و عرش خدا بر همین پایه و استوار است. یعنی بر ماء استوار است «وَكَاغَ عَرْشُهُ عَلَى أَلْمَاءٍ» یعنی وقتی که خدا آسمان و زمین را خلق می‌کند، تختش بر آب است. تختش روی H2O نخورده است، روی مای خورده است، روی آب هم نخورده است. این معانی وقتی به فارسی می‌آید، معلوم نیست که معانی بار معنایی عربی داشته باشد.

عرش خدا روی آب قرار دارد. حالا هر چه که هست، بالاخره این است که «فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ» ما این آب‌ها را آوردیم و در زمین سکنی دادیم و «إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدَرُونَ» ما توانایی این را داریم که این را ببریم. «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوْكُهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» باغ‌هایی از درخت خرما و انگور و اینها پدید آوردیم. فَوْكُهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ یکسری از آنها را می‌خورید.

بعد یک‌هوا یک چیزی می‌گوید: «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ». یک شجره‌ای هم آورده ایم ما که این شجره را از طور سینا اخراج می‌کنیم. شجره مال طور سیناست که «تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ» که روغن می‌آفریند، روغن می‌رویانند. «وَصِبْغٌ لِلْأَكْلَيْنِ» یک صبغ و خورشی هم هست برای کسانی که می‌خورند. که حالا این‌ها لایه‌های (مختلف دارد). بالاخره یک شجره‌ای هست «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» این شجره که «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» در ابتدا، همه این فهم می‌شود که این شجره‌ای که برای طور سیناست، شجره زیتون است. اصلاً چرا یک‌هوا این شجره را دارند می‌گویند از طور سینا؟ در حقیقت اینجا می‌گویند باید یک خورده مذاقه کنیم سرش. به هر حال طور سینا، به دلیل اینکه تو شامات هست و در حقیقت در ابتدا در شامات است و این به این معنی نیست که بالاخره همه جا هم هست. همه جا هست، ولی به دلیل حوزه شامات، در حقیقت این «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» شجره ای است که «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ»

نقش آب در چینش نظام هستی

حالا باید برویم یک خورده طور را راجع بهش کاری کنیم و ببینیم این شجره‌ای که «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» این معنی‌اش چه می‌شود؟ ببینید، صفحه سیصد و بیست و چهار را بیارید. این‌ها همه معانی بطونی در آیات هستند. صفحه سیصد و بیست و چهار، آیه سی و یک. (جواب به یکی از سوال کنندگان: درخت زیتون است دیگر. خب، می‌خواهد نگوید دیگر. اگر بگوید که در یک تفسیر فیکسش می‌کند در این صورت. به دلیل اینکه نمی‌گوید، یک خورده باز نگه می‌دارد که هم زیتون فهمیده بشود، یعنی گیاه زیتون و هم یک چیز دیگری که از طور سینا در می‌آید، اخراج یک درختی که از طور سینا در می‌آید. اگر بگوید زیتون، یک‌هوا ذهن شما کلاً فیکس می‌شود به زیتون، یعنی فکر می‌کنی همین زیتون است. این زیتون است، اما چون در روال چیزهای دنیوی است، دار، چیزهای دنیوی را می‌گوید، یک‌هوا اشاره می‌کند به یک شجره‌ای که «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ». شما می‌فهمید زیتون است، ولی نمی‌گوید. نمی‌گوید به چه دلیلی نمی‌گوید. حالا بعداً می‌بینیم چرا نمی‌گوید، چون لایه‌های دیگری را می‌خواهد با این نگفتن فتح کند. حالا نگاه کنید، یک خورده می‌دانم سخت است بحث، ولی تحمل بفرمایید)

آیه ۳۰-۳۱ سوره مبارکه انبیا را دقت کنید. می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا». کفار ندیدند به این که آسمان و زمین، آسمان و زمین مثال است برای عالمین، یعنی نه اینکه آسمان همه عالم است، همه عالم را اسمش را می‌گذارد آسمان

و زمین، حتی ملائکه و فلان و همه این‌ها اسمش می‌شود آسمان و زمین. این ترکیب در سوره مبارکه جاثیه است. نگاه کنید صفحه پانصد و دو. بعد خودتان بروید نگاه کنید. آیه ۳۶ جاثیه، این همین است که «سماوات و ارض» یعنی کل عالم. یعنی همه عوالم اینجوری بوده که «كَانَتْ رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» رتق بوده است، یعنی بسته بوده است، ما بازش کردیم. یعنی بوده، ولی بسته بوده است. مدل هستی اساساً اینجوری است.

چینش نظام عالم هستی این مدلی است. یک چیزی هست که باز می‌شود. شما نگاه کنید، مثل یک نطفه‌ای که همه اجزا و ارکان و همه ترتیب را هم دارد، حتی. یعنی اینجوری نیست که یک مشت دست و پا همینجوری در نطفه است. نه، دست و پا و ترتیبش و همه چیز توی نطفه است. باید در محل مناسب قرار بگیرد که پرورش پیدا کند و باز شود. همه عالم، این یک مثال است، مثال‌هایی که توی قرآن هم هست که یا مستقر یا مستودع است. نطفه مستودع است در مرد. وقتی که در منطقه مستقر قرار می‌گیرد، در رحم قرار می‌گیرد، آنجا هم خود را آرام آرام باز می‌کند. پیش مرد وقتی که هست مستودع است. اینجا می‌گوید «مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا» این است. باید برود در رحم عالم قرار بگیرد که در رحم عالم، حالا این‌ها را در «فی بیوت» توضیح می‌دهم، در رحم عالم باز می‌شود و خودش را باز می‌کند به عبارتی. یک چیزی است که هست. رتق و فتق می‌شود و چه کار می‌کند؟ باز می‌شود یواش یواش و همینجوری گفتم چه جوری؟ آن نوری که می‌خورد به حباب، باز می‌شود. نور باز می‌شود. یادتان هست؟ جلسه گذشته؟ این هم همینجوری است. به هر جهت، چینش نظام هستی این مدلی است که می‌رود بالا، شبیه نقطه می‌شود. بعد می‌افتد همینجوری یک قلم اعلائی باید این را منشورش کند به عبارتی. بکند به تعبیر قرآن «مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا» یک صحف باز شده، نشر پیدا کرده. این مثل این می‌ماند، حالا این‌ها تشبیه‌هایش در حد تشبیه قابل قبول است، مثل یک اندازه، مثلاً یک قطره جوهری که سر خودکار است و شما شروع می‌کنید به نوشتن. و آن موقع وقتی این نوشته و این قطره جوهر می‌رود تبدیل می‌شود به یک سری حروف و کلمات و جملات و... همون قطره جوهر است که اینجوری می‌شود. اصلاً شب قدر همین اتفاق می‌افتد. بهترین لحظه آمادگی برای اینکه آن در حقیقت چیزی مثل قطره جوهر می‌ماند، شروع کند در بهترین فضا و مناسب‌ترین فضا شروع کند به نوشتن، تقدیر را بنویسد. که حالا این تعابیر قرآنی دقیقاً که تقدیرات نوشته می‌شود. حالا به شما نشان می‌دهم. یک خورده می‌دانم این ادبیات، ادبیات برایان یک مقداری غیرقابل باوری است، ولی این هست. شب قدر ما چه کار می‌کنیم؟ تمام مقدسات را می‌گذاریم روی سرمان و قسم می‌دهیم، برای اینکه بهترین تقدیر نوشته شود و می‌خواهد بیاید پایین، نوشته شود به انواع مختلف چرت و پرت نوشته باشید. آدم می‌تواند با خودکار بنویسد دیگر. ولی آن صفحه و آن اقتضاء، اقتضاء دارد که چیزهای مختلف نوشته شود. می‌شود تقدیر نوشته می‌شود. این هم فقط به شب قدر بستگی ندارد. اوج شب قدر است دیگر.

مثل اینکه فرض کنید یک نفر کنکور خیلی مهم است. منتهای مراتب، یک اهمیت کنکور خیلی وقت‌ها برای کسانی که درس می‌خوانند، دیگر. یعنی دیگر نمی‌شود شب کنکور می‌شود دیگر همه خفه می‌شوند که این آقا یا خانم بخواهد بخوابد. در حقیقت، که چی بشود؟ تغذیه‌اش باید درست شود. آب پرتقال صبحانه بخورد. و همه این‌ها. تا برود سر جلسه کنکور دیگر. اصل داستان به درس خواندن در طول این مدت‌هاست. این لحظات، لحظات حساس و ناب و قابل شکار کردن است، ولی اصلش کلاً بستری است که شخص دارد. نه اینکه کلاً ول کند همه چیز را به امان خدا، بعدش یک شب قدر را گیر آورده است که همه را با آن صاف کند. این طبیعتاً اینجوری نیست. آن بستر وجودی مناسب که ایجاد می‌شود، بهترین تقدیر نوشته می‌شود. حالا من به این کلمات کار دارم و اصرار دارم این کلمات را بگویم.

«أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتْ رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا». رتق بوده است و بعد فتق می‌شود. یعنی باز می‌شود و باز می‌شود و خود را نشان می‌دهد. همان جوری که عرض کردیم، نور، در نور سفید همه نورها هستند، منتها باید یک منشوری بخورد. نورها باز می‌شود یکپو در آن. نه اینکه نورها خلق می‌شود آنجا. ما خلق نداریم به این معنا که خلق مجدد آن نور است. می‌آید خود را باز می‌کند. بستگی دارد منشور چیست. منشور اصلاً همین است دیگر، نشر را می‌دهد. منشور چه مدلی است؟ چه اسمایی باز می‌شود؟ چه اسمایی غلبه پیدا می‌کند؟ همه اینها بستگی به منشور حضرتعالی دارد که منشور چه چیزی را باز می‌کند، چه چیزی را نشان می‌دهد؟ چه قدر نور نشان می‌دهد؟ چه قدرتی نشان می‌دهد؟ چقدر از نور را حذف می‌کند. همه این‌ها همه این بحث.

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» اینجا ببینید اینکه یا باید قائل باشیم خدا آیات را مثل بذر دیم ریخته است تو سوره‌ها، تو این که نه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» که این به درد شرکت آب و فاضلاب می‌خورد. (ولی) این آیه به درد شرکت آب و فاضلاب نمی‌خورد. اینجا می‌گوید هر چیز زنده‌ای را (؟ ۲۲:۲۰) از آب خلق کردیم. هر چیز زنده‌ای را. نه هر چیزی را به واسطه آب زنده کردیم که آن موقع یک نفر بگوید که این مال H₂O است. نخیر، هر چیز زنده‌ای را ما از آب خلق کردیم. هر چیز زنده حتی ملائکه را از آب خلق کردیم. مجردات، عقول و مفارقات، همه این‌ها هم جزوش. تا آسمان و زمین و همه چیز از آب خلق کردیم. هر چیز زنده‌ای از آب است. اینجا معلوم می‌شود که آب H₂O نیست اصلاً. این همان چیزی است که وقتی دارد باز می‌شود و احتیاج به آب دارد، آب باید آن را باز کند.

یک مثالی می‌زنند، مثالی که می‌گویند آب که می‌رود تو پشم، اینجوری است. پشم را باز می‌کند و آب که برود در پشم، نه اینکه برود تو پشم، پشم کنی در آب و پشم را بکنی آب چلو. نه، آب که برود در پشم، می‌رود در ذرات. آب که می‌رود در پشم، باز می‌شود. اساساً باز شدن عالم احتیاج به آب دارد. ولی گنج می‌شوید احتمالاً. نه، نه، باز حالا آرام آرام این گنجی‌تان برطرف می‌شود. اشکال ندارد. آب باعث باز شدن و خاصیت پیدا کردن همه چیز می‌شود. الان شما یک سیب را آبش را بگیرید ازش چه می‌شود؟ یک تکه چوب است. حتی این میوه خشک که آب دارد باز هم و بعد شما حتی می‌خواهید این را طعمش را بجشید، باید با آب دهانتان قاطی کنید تا بتوانید این را نرم کنید، سیب خود را نشان می‌دهد. همه چیز به واسطه آب خود را دارد نشان می‌دهد. یعنی آب دارد که آن هست و گرنه آب نداشته باشد، یک تکه چوب است، چیزی نیست که. شما هم می‌خواهید آن را تناول بفرمایید، آبکی می‌کنید و می‌خورید. یا می‌اندازید در آب می‌خورید، یا اینکه تو دهنتان آبکی می‌کنید. کلاً آب باعث بروز خواص چیزها می‌شود. اگر قرار باشد عالمی که بسته است باز شود، احتیاج به آب دارد. آب لازم دارد که این آب شروع کند به باز کردن این و خاصیت‌های اشیاء را به آنها ببخشد.

اینجاست که یهو می‌بینید شما صحبت از آب دارید. «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» این جهت عربی متوجه شدی چی عرض می‌کنم؟ نه اینکه کل شیء عن حی ها، یعنی هر چیز زنده‌ای را از آب خلق کردیم. یعنی هر چیزی بخواند زنده باشد، باید آب داشته باشد. همین که می‌گویید آب مایه حیات است، در عالی‌ترین سطحش هم همین است. آب مایه حیات است. برای همین هست که یک بحثی قرآن دارد به نام حیات که بحث مفصلی است و در لایه‌های آن گره می‌خورد به امام، حیات امام، حیات امم و حیات کل این هستی به امام است. برای همین است که «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» اگر حجت نباشد، عالم می‌پاشد از همدیگر و از بین می‌روند. تمام این عالم می‌خواهد خود را نشان بدهد، احتیاج به آب دارد، احتیاج به امام دارد، احتیاج به آن نور اصلی دارد، آن نور اصلی است که اشراق می‌کند.

من یادم هست راجع به اشراق یک توضیحی دادم. اضافه‌های یک‌طرفه همین اضافه‌ای است که شما با موجود ذهنی خودتان برقرار می‌کنید. اینجوری نیست که شما یک موجود ذهنی دارید و دارید به موجودی ذهنی خودتان توجه می‌کنید. به محض توجه موجود ذهنی را دارید. موجود ذهنی طرف دیگر توجه شماست. نه اینکه یک چیزی (مستقل). مثل این نیست که الان اینجا یک موبایلی هست، من دارم بهش توجه می‌کنم، اینجوری نیست. به محض توجه، آن درست می‌شود. مثل تصاویر در آئینه. تصاویر در آئینه به محض اینکه شما مقابل آینه قرار بگیرید، تازه یک تصویری هست که می‌توانید ببینید. نه اینکه شما مقابل آینه قرار نگیرید، بعد شما تو تصویر هستید، می‌خواهید بروید تصویر خودتان را ببینید. اینجوری نیست، آن عکس است، اینجوری می‌بینید، نه تصویر در آئینه. (یک موقع) یک عکسی هست می‌روید عکس خودتان را می‌بینید. یک موقع هست، نه، چیزی نیست. شما وقتی می‌روید جلو آئینه، این مثال آینه هم مثال امام رضا علیه‌السلام است که عمران صابی به واسطه این فکش می‌افتد پایین رسماً به خاطر چنین تعبیری از توحید و همچنین صحبتی از توحید که دقیق‌ترین نوع تبیین توحید است. اینکه شما می‌روید، تازه به واسطه این نوری که از شما تلالو می‌کند به سمت آینه، تازه شما تصویرتان هست. نه اینکه هست، شما نمی‌بینید، نه تازه هست. به این‌ها می‌گویند اضافات اشراقی. این را هم از قرآن گرفتیم. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»، اشرفیت معنیش اینجوری است با اضافه‌هایی که اصطلاحاً تو فلسفه می‌گویند اضافه‌های مقولی با این‌ها فرق دارد. به این‌ها می‌گویند اضافه‌های اشراقی.

پاسخ به چند سوال

(سوال مطرح می‌شود: این یک سبک قرآن است. ببینید، یک نکته‌ای دارد، این نکته اش. حالا نکته‌ای که فرمودید به دلیل اینکه یک فطرت پاک توحیدی دارد، یک پیغمبر بیست و چهار ساعته در شما دارد یک چیزهایی می‌گوید به شما آموزش می‌دهد و شما یک عهد ازلی هم بستید اتفاقاً. درعالم ذر با یک عهدی بستید و آمدید پایین. اینجوری نبوده که فرض کنید الان صفحه خالی آمدید پایین حالا هرچی، نه، همه ما با صفحات نوشته شده غیرقابل تبدیل، به واسطه این آمدیم پایین. این خودش یک بحث مفصلی در قرآن. اینکه اساساً قرآن پدیده‌ای به نام مستضعف فکری قبول نمی‌کند. این ادبیات ما تو روایات داریم، در قرآن هم خیلی نرم داریم، ولی چیزی اینقدر بار بگذارد به لحاظ کلامی، مستضعف فکری بار نمی‌گذارد. می‌گوید آقا شما تهش این است، تهش اینجوری است. آقا شما در یک جایی هستی، تحت تأثیر فرهنگ بدی هستی، می‌بینی داری تغییر می‌کنی. «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً» برو یک جای دیگر تغییر نکن. برو یک جای دیگر. برو یک جای دیگر دنیا، برو یک جایی که تغییر نکنی. طرف می‌گوید من تو دانشگاه با این رفقا، با این چیزها، فلان جا (به اینجا رسیدم). نکن خب. یعنی با این رفقا نپلک. بعدش می‌گوید خب در دانشگاه هم با این (بودم)، در این گروه‌ها بودم، در فلان هم اینجوری بودم، نکن. می‌گوید حاج آقا، نفست از جای گرم بلند می‌شود. نه شما نفست از جای گرم بلند می‌شود که حاضری قیامت را به فنا بدی به واسطه اینکه می‌خواهی تو فلان گروه بمانی. خب، اگر آنجا واقعاً نمی‌توانی خودت را حفظ کنی، نکن.

برای همین است که یک فطرت پاک توحیدی که حتی در این چیزها دیدید دیگر که «ولا مومن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنید». همه، چه صالح، چه طالح، همه این‌ها «الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم». یعنی چه صالح باشد، چه طالح باشد، عظمت امام را

متوجه می‌شود. امام‌شناسی دارد وارد می‌شود در این عالم. این هم مسئولش من نیستم که بخواهم جواب بدهم. مسئولش خود خداست که می‌گوید «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» بعدش مهم است. «مُنْبِيئٌ إِلَيْهِ» یعنی شما با انابه مرتب به فطرت سر بزنید، نگذارید این فطرت خاموش شود، خاموش که نمی‌شود. نگذارید این فطرت مدسوس (۳۱:۴۵۴) شود، دیگر دیده نشود. ممکن است.

شما این «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» را که نمی‌توانی عوضش کنی، ولی می‌شود خاک مالش کرد، انقدر خاک ریخت رویش که دیده نشود. شما می‌باید سر بزنید بهش. یک گردگیری بکنید، این دیده بشود. دیده بشود کار خودش را می‌کند. لذا برای همین است که گاهی اوقات به ما می‌گویند «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» این‌ها نگاه نمی‌کنند در ملکوت آسمان و زمین. به کفار می‌گویند این کفار نمی‌دانند که اینجوری است، اینجوری است. این‌ها ندیدند اینجوری است. ما فطرت باقی نداشتیم. ما کلا پست فطرت نداریم. فطرت مدسوس (۳۲:۳۰۴) شده داریم، که فطرتش جوری باشد که دین را نشان ندهد. تمام عوالم را طی کرده و آمده است پایین.

برای همین است که اگر ببینی انسانی که الان آمده پایین، از آن بالا آمده پایین، یک سری عالم را رد کرده، آمده است پایین. همه این عالم را در هست همین الان. فقط باید این اعمالمان مجدد پیدا بکند. این عوالمی که رد کردی پیدا بکند. (سوال دیگر: بله دیگر اینجا در حقیقت آن ماء وجود نورانی امامیه که همه چیز را حی، همه چیز حی به عبارتی امام حی است. چون او حی مطلق است. او زندهی مطلق است و او است که آب است و او هست که حیات بخش است. همه‌ی این‌ها و اتفاقاً برای همین است که ما تو طهارت، طهارت مائیه داریم. دقت بکنید، طهارت در هیچ جای دنیا نداریم به این صورت. طهارت از حدث اصلاً نداریم. طهارت از خبث در همه جای دنیا داریم. طهارت از حدث نداریم. الان شما هرچی هم بروی زیر دوش اگر نیت نکنی، طهارت از حدث اتفاق نمی‌افتد. درست است؟ نیت که نکنی، هرچقدر ببرد در استخر که طهارت ایجاد نمی‌شود که. هرچقدر هم به دست و صورتت آب بزنی، طهارت ایجاد نمی‌شود. یک چیزی ما داریم به نام طهارت از حدث. باید هم نیت کنی در آن، پاک پاک باشی به لحاظ خبث، اگر آن طهارت را بدست نیاوری، حتی نمی‌توانی نماز بخوانی اصلاً. آن طهارت دیگری است که طهارت اصلش با آب، فرعش و حالت دومش هم با خاک است که حالا این‌ها را تو همون جلسه نماز توضیح خواهیم داد که چگونه به بحث وضو تو آیات ولایت است. خودش یک مسئله است. مگر وضو نمی‌گرفتند قبلش؟ در سوره مائده؟ حالا در آن تازه آیه وضو سوره مائده است؟ خب مگر قبلش نماز می‌خواندند چکار می‌کردند؟ قبلش وضو می‌گرفتند؟ نه، جاساز شده آنجا و این را آنجا دارند می‌گویند برای اینکه نشان دهند اگر طهارت مائیه نباشد، کمیت نماز هم لنگ است.)

سوار بر ماشین امام

من این را در بحث نماز هم عرض کردم. چرا می‌گویند «تَنْتَهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» بعد می‌گویند «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»؟ ذکر الله از خود نماز مهم‌تر است. چرا؟ چون پشتوانه نماز است. ذکر الله چیست؟ آنجا توضیحش را دادم از آیات ذکر الله وجود ولی انسان کامل است. او پشتوانه نماز است. خود روایت هم دارد که ذکر الله ما هستیم و «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» ماییم. «ماء» معروف سوره عنکبوت همین است. اگر ولایت باشد، نماز آن نمازی است که اقامه می‌شود. اگر ولایت نباشد، نماز خوانده می‌شود، اقامه نمی‌شود. این نماز را می‌خوانند. از خود نماز و ولایت مهم‌تر است. لذا اتفاقاً همین دیروز پریوز بود، در بحثی عرض کردم که مدل ذکر. ما اصلاً دو مدل مراقبت داریم. یک مدل مراقبت‌های بیست و چهار ساعته رهبانیتی داریم که می‌باید بیست و چار ساعت جمع کنی و اصلاً اینی که می‌گویند «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ» این مدل رهبانیت است. یعنی شما بیست و چهار ساعته باید کلاً همه حواس جمع باشد. این یک مدل است.

یک مدل مراقبت داریم. مراقبت از اینکه در ماشین امام هستی یا نیستی. اگر در ماشین امام چرت هم بزنی، امام خودش بلد است چیکار کند. این هم یک مراقبت است. این مراقبت به مراتب از مراقبت قوی‌تر است. این «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» است. حواس را بده در ماشین امام سوار شدی، یا یک جای دیگر سوار شدی الان؟ اگر در ماشین امام سوار شدی، چرت هم بزنی، امام خودش راننده اس است، که او خوابش نمی‌برد. او می‌رساند به مقصد. اگر نه در ماشین امام نیستی، باید مراقب بیست و چهار ساعته کنی، تازه آن هم بی‌گارتی.

یا نه در ماشین امام خودت را سوار می‌کنی. و تمام مراقبت این است که آقا، من امر ولی را می‌خواهم انجام دهم یا یک کار دیگری؟ یا می‌خواهم تو دستگاه طاغوت (باشم)؟ حالا می‌خواهم یا شده، مثلاً می‌روم تو امریکا، یک پروژه از صنایع هایتک نظامی امریکا می‌گیرم انجام می‌دهم دعای کمیل شب جمعه هم یاد نمی‌رود. پر از بکا و سینه‌زنی و همه این‌ها هم هستم. کدام؟ کدام مدل را داری می‌بری جلو؟ شما برای امامت طاغوت داری کار می‌کنی یا برای امامت ولی الله الاعظم؟ که البته هر چیز دیگری هم که ما می‌بینیم، خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت آن ولی الله الاعظم است. اگر برای آقا هم کار می‌کنیم، همین است. باید همین جوری باشیم. اصلاً برای آقا کار می‌کنیم، به همین نیت هم کار می‌کنیم. من یک موقع به خود حضرت آقا عرض کردم. گفتیم آقا ما که امام زمان نمی‌فهمیم چه

هستند، ندیدیم، نمی‌دانیم بالاخره کار برای ایشان هم نمی‌دانیم. ما کار کردن برای شما را کار کردن برای امام زمان می‌دانیم، درسته یا درست نیست؟ این را من هم یک جوری گفتم که دیگر نمی‌چونند دیگر. این درست است یا درست نیست؟ می‌خواهیم تکلیف ما را روشن کنی؟ ما داریم دین‌مان را عرضه می‌کنیم.

ایشان همین‌جوری سرشان را انداختند پایین به علامت تأیید. دیگر چیزی نگفتم، ولی کاملاً علامت تأیید بود دیگر. ما امام زمان را که نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که همین کارها را باید بکنیم. قرآن درس بدهیم و آن کارها را بکنیم، علم پرورش بدهیم. هر کی هر کاری که دارد می‌کند، خوب ما اینجوری می‌فهمیم. این درست است یا درست نیست؟ درسته دیگر. بالاخره ما چه جوری برای امام زمان کار کنیم؟ کسی مراقب باشد که در ماشین امام باشد، در ماشین ولی باشد. اگر اینجوری باشد، بگیرد بخوابد، اصلاً. امام او را به نقطه می‌رساند. او وصیت‌نامه خواهد نوشت، چنین و چنان. او در حقیقت فهم پیدا خواهد کرد، چنین و چنان. چون که در حقیقت مشمول نت امام است. امام دارد رویش داندلود می‌کند یک چیزهایی را. امام چرت و پرت داندلود نمی‌کند. امام این کار را نمی‌کند. امام جای بد نمی‌فرستد آدم را. این هم یک جور مراقبه است. یک جور در حقیقت یک جور کار است. به جای رهبانیت، من باب «وَلْيَذْكُرِ اللَّهُ أَكْثَرَ». آن چیزی که حیات‌بخش عالم است امام است. کاش یک موقع حوصله می‌کردیم، زیارت جامعه را یک دور اجتهادی می‌دیدیم. یک امام‌شناسی ناب است. ناب قرآنی روایی در این‌ها تو جامعه کبیره است. این مانیفست ماست در حقیقت امام‌شناسی ما و آن ترکیبش با کتاب الحجه و این‌ها که به نظرم از بهترین مطالعات آدم محسوب می‌شود.

میخ‌های زمین

بعدش ببینید، حالا که اینجوری شد، آب را اینجوری توضیح داد، می‌گوید: «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ». ما در زمین کوه زدیم. این‌ها آمد و از آن بالا با آب خود را باز کرد و آمد، سعی کنیم ارتباط داشته باشد آیات به همدیگر، آمد پایین و در زمین کوه، کوه، کوه زمینی زده شد. برای چه؟ یعنی تا زمین آمد تبدیل شد به کوه. در کوه برای اینکه این اتفاق نیفتد «أَنْ تَمِيدَ بِهُمْ» که زمین شما را نلرزاند. شما از اضطراب شما خارج می‌شوید به واسطه کوه. غیر اینکه اگر روان هم نمی‌دیدیم که اصرار داشتند که کوه ماییم. اصلاً کوه یعنی ما.

البته این به جهت زمین‌شناسی خود زمین‌شناس‌ها هم این را می‌گویند که این کوه‌ها به عنوان وتد و میخ زمین باعث شده است یک سری لایه‌ها به همدیگر (محکم) شده است. من از این علمای زمین‌شناسی هم پرسیدم که کلاً مانع‌هایی برای زلزله هستند خود کوه‌ها. مثل اینکه یک تکه‌هایی را چه جوری، مثلاً با الوار با همدیگر همینجوری می‌زنند که برود به همدیگر وصل شود؟ خوب که رو هم نلغزد، کوه‌ها در زمین همین‌کاری می‌کنند. اوتاندن این‌ها وتدند. می‌روند داخل و این لایه‌ها را به همدیگر بند می‌کنند. منتهای مراتب در این روایی که ما داریم می‌گوییم که «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ». در این ارض ما روایی و کوه زدیم برای اینکه زمین شما را نلرزاند. این مانع لرزش زمین است به عبارتی. اضطراب‌گیر زمین است به عبارتی. این روایی که همان معنای کوه می‌شود که از خود این عبارات مشخص است. وقتی آنجا آبی است که دارد می‌آید و باز می‌کند و بعد می‌آید در زمین، می‌شود روایی. وگرنه اینجوری پشت سر هم یک عبارت خیلی روشنی ندارد و ائمه هم همین را می‌گویند. می‌گویند روایی، این کوه‌ها ماییم که مانع از اضطراب زمینیم. بله.

بین جعلنا و خلق یک تفاوت‌هایی هست که البته این تفاوت همه جا موضوعیت ندارد. به آنجایی که «جعلنا» و «خلقنا» در کنار همدیگر می‌آورد، یک مقداری این در حقیقت لحاظ می‌شود. حالا فعلاً این فرمایش شما فعلاً قابل قبول است. اساساً خلق، به دلیل اینکه خلق به یک چیز متسرم الوجود (۴۴:۱۵؟) می‌گویند. مثل خلق آسمان و زمین و از این چیزها که آرام آرام خلق می‌شوند. یک چیزی که یکبار اتفاق می‌افتد، در قرآن معمولاً جعل اتفاق می‌افتد. خلق یک حالت دارد. این را در همون آیاتی که «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» مفصل هم توضیح دادیم. خودتان بروید ببینید.

صفحه ده را بیارید و صفحه سیصد و هفده. پس الان مواجه شدیم با کوه. خب، یکی از این کوه‌ها که سوره دارد اصلاً به نامش چیست؟ اسمش؟ طور. طور. که یک اسم گذاشتند برایش. یک بحثی که قبلاً هم گفتیم، خدا اصرار به دادن لوکیشن ندارد که مثلاً بگوید اونی که آنجاست، الان من دارم می‌گویم، مثلاً لوکیشن شجره، مثلاً «يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» زیر آن لوکیشن این اتفاق افتاد. عرض کردیم جلسه پیش، شجره شجره‌ای است که حتی اگر توی بهشت هست و شجره چیز بدی نیست هیچ موقع. این هم که آن شجره ممنوعه است، جلسه پیش عرض کردم که چرا ممنوع است. آن رسیدن بی‌مناسبت به علم آل محمد است. آن میوه شجره را اصلاً کسی حق ندارد بخورد. در روایات هم هست، اصلاً آن میوه ممنوعه است که کسی بخواد همینجوری بی‌مناسبت (آن را بخورد). ابراهیم به آن گندگی در حقیقت پدر خود را درآورد که آن میوه را بخورد گفتند «فِي الْآخِرَةِ لِمَنْ الصَّلَاحِينَ»، گفتند اینجا نه. هر چقدر اینجا گفتند اینجا نه. تو آیات متعددی گفته است اینجا بخورم، گفتند نه، برو آنجا بخور. اینجا جای خوردن آن حد از میوه نیست. اینجا رودل می‌کنی. اینجا هاضمه‌ات به اندازه آن میوه نیست که می‌گفتند ما مصطفی کردیم او را در این دنیا «وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنْ الصَّلَاحِينَ» که می‌گوید «وَالْحَقُّنِي بِالصَّلَاحِينَ»، صالحین یعنی این.

«حب» رمز اتصال به شبکه انسان کامل

(پاسخ به سوال: اولاً نخوردند چشیدند. یعنی اگر می‌خورد که می‌مرد. تو آنجا، «ذَاقَا الشَّجَرَةَ» هم داریم در حد اینکه تو دهنش مززه کرد، گفتند تمام شد. اگر می‌خواهی، باید بروی تو زمین، از زمین باز دوباره باید شروع کنی بیایی بالا. این برمی‌گردد به آن داستان حضرت آدم که آن هم یکی از داستان‌های پیچیده قرآنی است. ولی «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ» تا چشید، گفتند تمام شد، سوختی، می‌روی از پایین، اگر کسی قرار باشد این کار را بکند، از پایین رشد می‌کند، می‌آید بالا. همینجوری که بخواهی، آنجا به عبارت ما در قوس نزول، بخواهی این چیزها را درآوری، این لایق به مقام تو نیست. این هم همان پنج تن آل عبا که بعداً تو بحث نور، نور علی نور می‌گویم، نور علی نوریک بخش نور دارد، تو آن حد از نور انجام می‌شود، نه تو مراتب پایین نور. برای همین است که با اسماء همین ائمه توبه کرد «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». بعدش هم گفتند «فَلَمَّا أَهْبَطُوا» حالا برو پایین، برو پایین، از اینجا شروع کن مجدد اگر می‌خواهی به واسطه اسماء شروع کن و بیا بالا. حالا آن را دیگر (بحث دیگری است) علم حقیقی. دیگر علم حقیقی، نه این چیزهایی که ما واحد پاس میکنیم بابتش. علم همانی که شما به حضرت رضا تو جامعه کبیره می‌گویید که آمدیم «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجَبٌ بِذِمَّتِكُمْ» ما آمدیم علم ببریم از اینجاها.

این همان علمی است که گفتند «إِنْ حَدِيثُنَا صَعِبَ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ». عبدی که قلبش محک خورده باشد، اندازه این علم شده باشد، می‌تواند از علم امام بردارد، ببرد. سوغاتی شما دو مثقال زعفران نیست از مشهد. سوغاتی یک علم است. و این همین است بروید جلو، بایستید. جلو حضرت رضا بایستید. زیر قبه بایستید. به هیچ چیز فکر نکنید. فقط بایستید. این را یک موقع آقای جاودان به من می‌گفتند، حضرت استاد، واقعاً کار عجیبی است. نه زیارتنامه بخوانید، حالا زیارتنامه قبیلش بخوانید، بعدش بروید جلو حضرت بایستید. خودتان نت سیم‌کارت‌تان را خاموش کنید. بگذارید نت آن طرف فعال بشود. نت آن طرف فعال شد، پسوردش هم «حب» بزنید. خوب بعد یک‌هوپو چیزی دانلود می‌شود در آن، یعنی یک دانلود بزرگ اتفاق می‌افتد. حالا این را تجربه کنید دیگر. نه خواسته دنیوی، نه خواسته اخروی ببرید، هیچ چیز نبرید. فقط یک چیزی ببرید. یک هیچی «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» یعنی همین دیگر. مالک هیچی نیستم جز یک دست خالی. دست پر نروید، دست خالی یعنی خدایا من مالک هیچی نیستم الا همین دست خالی. یعنی با هیچی آمدم.

بعد سیم‌کارت‌های خودتان را هم ببندید، نه اینکه هی شما خودتان هم دارید یک فعالیت می‌کنید، یک چیزی می‌خواهید، یک چیزی می‌خوانید، یک نگاه می‌کنید، خودتان در تلاشید، این تلاش‌ها را بگذارید بعداً که در طول روز از این نت خودتان استفاده کنید، آنجا نت مفت است. دیدید آدم یک هتلی چیزی می‌رود، نت‌های مفت پیدا می‌کند، هی یک چیزی می‌گذارد تو دانلود، تو لیست دانلود، آنجا نت مفت استفاده کنید. از سیم‌کارت خودتان استفاده نکنید. اینجا بروید هیچی نخواهید، در مقابل حضرت رضا بایستید و با تخلیه کامل، پسوردش هم «حب» است، یعنی اگر رمز وصل نشد حب را بزنید، دانلود می‌شود با نت مفت.

همه حضرات معصومین اینطورند که علم عالم‌اند، این‌ها به (؟ ۵۲:۰۵) مشیت الله هستند. این‌ها کسانی‌اند که «بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ» «بکم فتح الله و بکم یختم». به شما باران می‌آید، به شما نمی‌آید، اصلاً شما همه کاره عالمید و (؟ ۵۲:۲۰) مشیت الله. این‌ها حرف سنگینی است (؟ ۵۲:۲۵) مشیت الهی یعنی خدا بخواهد مشیت کند، از کانال این مشیت می‌کند. یعنی ایشان مشیت می‌کند که خدا مشیت کند. یعنی باید امام رضا بخواهد تا خدا بخواهد. اینکه دارد «عَلَى عَيْنِ اللَّهِ اِذْنَ اللَّهِ» یعنی گوش خداست، دل خداست، مشیت خداست، همه دار و ندار خداست. اینجوری است. این کفر نیست. این‌ها عین توحید است، چشم و گوش خداست. به عبارتی خدا می‌بیند با چشم امیرالمؤمنین می‌بیند با چشم در حقیقت حضرات معصومین خدا می‌بیند، اینجوری می‌بیند. این‌ها اوج عالم‌اند. اصلاً نمی‌تواند عالم اوج نداشته باشد. پس از ذات الهی که قابل فهم نیست، اصلاً چیست، «اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید» باید یک مرتبه بیاید پایین، آن یک مرتبه بیاید پایین. شأن اهل بیت است. شأن انسان کامل است. آن یک دانه که از ذات بیاید پایین می‌شود، دیگر شان اهل بیت است. آنجاست که از همین کانال، همه چیز به همه عالم می‌رسد. از این جهت است که در محضر ائمه می‌گیرید. به جای آن دو مثقال زعفران و حتی به جای هدایت، اینکه خدا به من قرآن یاد بدهد، به من یاد بدهد، فلان و این‌ها، کلاً نت را فعال کنید، خودشان بلدند.***

(سوال: فرق دارند با همدیگر؟ فرق دارند با هم. ائمه؟ هم فرق‌هایی دارند با همدیگر. حالا همین است که مثلاً مقام رضا، مثلاً رضایت الهی را در روایات هم داریم این با امام رضا است دیگر. برای همین در صلواتشان داریم که مثلاً «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الْأَذِي اِرْضَيْتَهُ وَرَضَيْتَ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ». هر کس بخواهد خدا ازش راضی باشد، امام رضا باید ازش راضی باشد تا خدا ازش راضی بشود. یعنی کانال اسم رضای الهی است. یعنی رضایت خدا بند به رضایت امام رضا است. لذا از امام رضا رضایت بخواهید. بعد خب، طبیعتاً ایشان هم یک چیز حسی دارد، محبت حسی دارند. علامه طباطبایی می‌گویند شما حتماً تجربه کردید مثلاً می‌روید مثلاً خانه نجف

امیرالمؤمنین، مثلاً آنجا هیبت پر است. ولی می‌روید امام رضا، هیبت آدم نمی‌بیند. مثلاً آدم دوست دارد بپرد، بغل کند. مثلاً یک کسی، انگار اینجوری است. آنجا امیرالمؤمنین پر از هیبت است، هیبت پدرا نه. هیبت در حرم امیرالمؤمنین زیاد است.

کما اینکه حالا نمی‌دانم، این‌ها سوریه رفتید یا نه؟ این مشکلات هم برای سوریه پیش آمده است. حضرت یحیی را رفتید یا نه؟ حضرت یحیی آدم می‌رود کنار حضرت یحیی خوفش می‌گیرد. اصلاً مظهر خوف حضرت یحیی. برای همین در روایت داریم اصلاً نمی‌خندید، فقط گریه می‌کردند. مثل آقای صدیق‌پیشون بوده است. و فقط گریه می‌کردند حضرت یحیی و مقایسه شده است حضرت عیسی. حضرت عیسی هم گریه می‌کرده است هم می‌خندیده است «؟ ۵۵:۵۰» کسی که بخندد و گریه بکند این بهتر است از ذوق این مدلی که فقط گریه می‌کند. یعنی ما در انبیاء هم این تفاضل‌ها را داریم و اسماء مختلف را داریم و ذوق‌های مختلفی را داریم، در ائمه هم این را داریم. ان شاء الله یک موقع جامعه کبیره، اگر حوصله کردیم و خدا توفیق داد، جامعه کبیره را ببینیم. کتاب الحجه را ببینیم، این‌ها مهم هستند. در حقیقت گزارشی از بطنان هستی است. از بالاترین نقطه‌های هستی دارد، آنجا توضیح داده می‌شود عملاً و بهترین بحث‌های توحیدی آنجا شکل می‌گیرد اتفاقاً.

محتوای معرفتی داستان کوه طور

صفحه ۱۰، صفحه ۳۱۷. ببینید در صفحه ده حکایتی از این طور می‌کند که این طور را آوردیم بالای سر این‌ها. می‌شود آیه شصت و سه. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یک میثاقی که بر فراز سرها طور علم می‌شود. من نمی‌خواهم بگویم این اتفاق به صورت طبیعی نیفتاده است که خدا کوه را بکند بیاورد بالای سر این قوم بنی‌اسرائیل. این کار را کرده است. ولی اینکه بگویم این اتفاق به صورت طبیعی نیفتاده، نه، این اتفاق افتاده است. ولی این اتفاق‌ها در حقیقت یک محتوای معرفتی دارد که از آن نباید گذشت. مثلاً شما فرض بفرمایید که این که امیرالمؤمنین به عنوان نماد ولایت در نماد توحید به دنیا می‌آید. اینجوری نیست که بگویم حالا یک جایی می‌تواند در زایشگاه نجمیه به دنیا بیاید، اینجا به دنیا آمده است. خب، چرا هیچ کس اینجا به دنیا نیامده است؟ خب نماد ولایت باید نماد توحید دربیاید دیگر. این یک بحث واضحی است.

یا مثلاً کشتی نوح اول رجب شروع کرده به حرکت. می‌توانست اول ربیع‌الاول شروع کند. نه، این زبان حال است. از کجا هم شروع کرده است؟ از کوفه حرکت کرده است. این که تو روایت‌ها داریم کسی می‌خواهد کار سلوکی بکند، از کوفه از اول رجب (شروع کند). یعنی حرکت سلوکی از کوفه شروع می‌شود، اول رجب. بعدش هم باید کوفه برود کوفه. نتوانست خود را متوجه به جریان امیرالمؤمنین در مسجد کوفه بکند. برود از آنجا سلوک از آنجا شروع می‌شود در این تاریخ هم شروع می‌شود دیگر. سرگل سلوک، سرگل وقتی سلوک، این موقع است دیگر. اینجوری نیست که حالا نوح مثلاً همینجوری این اتفاق برایش افتاده باشد.

نه، این کوه که کوه طور هم هست، این که آورده اند بالای سر و از این طریق پیمان گرفتند، این‌ها یک محتوای معرفتی دارد. این بستگی دارد به اینکه طور را می‌شناسیم یا طور را نمی‌شناسیم. حالا عرض می‌کنم فی الجمله طور مقام شامخ انسان کامل است. طور مقام شامخ انسان کامل است که بر سر می‌آورند، بالای سر و پیمان می‌گیرند که شما در دستگاه انسان کامل باید حرکت کنید. خب، حالا این حرف عجیب برویم ببینیم طور اینجوری است. در این کوه‌ها، طور به این معناست.

حتی این آیه برای اینکه بال و پر بسوزد، این آیه «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» یعنی شما را منشعب از طور کردیم. یعنی طور. طور. طور. طور اینجوری است. یعنی اطوار طورید شما به عبارتی. شما را طور. طور یعنی طور که انشعاب پیدا می‌کند، می‌شود اطوار، شما را اطوار خلق کردیم یعنی جزو شعاع وجودی امامید شما و «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» این در سوره نوح است. خب، چرا یکپو «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» مردم شتونند و فلان و این‌ها. نه شتون هستید منتها شتون طورید شما.

چون شتون طورید در حقیقت اطوارید و یک جورایی در حقیقت انشعابات آن مقام (هستید). همان نوری که می‌آید، تجزیه می‌شود و تفکیک می‌شود. مثل اینکه بگویید «خلقکم الله انوارا» این یعنی چی؟ یعنی یک نوری شما را به صورت انوار خلق کرده است. یک نوری هست که می‌آید و تفکیک می‌شود به انوار، انوار به خاطر اینکه نور است. از نور، چون که انشعاب می‌شود، می‌شود انوار. این هم چون طور دارد، یعنی می‌شود اطوار. هنوز سرسیلندر نسوزوندید، بروم جلوتر. ببینم، دارید می‌سوزید؟ آرام آرام. بله، می‌شود.

این یک آیه را هم عرض بکنم سر این قضیه، صفحه ۳۱۷ را ببینید. صفحه سیصد و هفده. آیه هشتاد سوره طه. اینجا معلوم می‌شود یک جریانی برای حضرت موسی اتفاق افتاده است. این جریان ضمن این که برای حضرت موسی اتفاق افتاده برای بنی‌اسرائیل هم اتفاق افتاده است، با اینکه کسی نمی‌گوید برای بنی‌اسرائیل این اتفاق افتاده است. یعنی یک اتفاقی برای بنی‌اسرائیل به این معنا نبوده است. اصلش بوده است. این آیه را بیارید کنار، صفحه ۳۸۱.

دست راست، دست خدا

یک چیزی هست در قرآن، باز دوباره من الان بخواهم آن را توضیح بدهم، دیگر خیلی توضیح در توضیح می‌شود. بحث دست راست. در قرآن پر است از این بحث که وقتی می‌خواهد توضیح بدهد جریان امامت را با دست راست توضیح می‌دهد. هم اصحاب الیمین در بحث اصحاب الیمین و اصحاب الشمال. بعد این که قرآن دارد که من انسان را «خَلَقْتُ يَدَيَّ» با دوتا دست هم خلق کردم، بعدش داریم که «تلك يديه يمين»، دو تا دست خدا راستند، دو تا دست‌های خدا راستند.

راجع به امام موسی بن جعفر هم داریم «تلك يديه يمين» دو تا دستش راست بوده است. خب، این یعنی چی؟ یعنی دو دستش طرف راست بدنش بوده اند؟ نه. یک معنی دیگری تو راست دارد، این را سوره اسراء. آیه معروفش را یادتان هست؟ انگشتان را همین جا نگه دارید. صفحه دویست و هشتاد و نه را بیارید. آیه هفتاد و یک را ببینید. این آیه خیلی مهم است «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمٍّ» هر کسی را با امامش می‌خوانند. یعنی می‌خوانند بحث می‌خوانند که نیست که صدا بزنند مثلاً فلانی بیاد این سمت، کسانی که امامشان فلان است بروند آن سمت. اینجوری نیست که. یعنی در روز قیامت، اصلاً معنیش اینجوری نیست. روز قیامت باطن حیات دنیا است. یعنی اینجوری نیست که روز قیامت، اصلاً یک چیز دیگر است، نه. «يَعْلَمُونَ ظُهُراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ» یعنی آخرت «باطناً من الحيات الدنيا» است.

آدم‌ها به سمتی حرکت می‌کنند که خودشان را هزینه امام کرده اند. این همان چیزی است که گفتم برو در ماشین امام سوار شو. «نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمٍّ» در اینجا راننده‌ها را صدا می‌زنند. اینجا راننده باید چیزهایی را نشان بدهد و گواهی و فلان و اینها. دیدید در این اتوبوس‌ها این راننده‌ها می‌روند ساعت می‌زنند، دیگر بقیه که ساعت نمی‌زنند، همه ساعت نمی‌زنند که. این راننده‌ها این کارها را می‌کنند. یک نکته‌ای هست، هر کسی امام دارد «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمٍّ» کسی نمی‌تواند بگوید من امام ندارم. امام دارد، حالا یا امامش امام حق است یا امامش طاغوت است یا امامش خودش است یا «إِلَهَهُ هَوْنُهُ» است، بالاخره بی‌امام نمی‌شود کسی. ما جریان امامت را خیلی صادقانه توضیح می‌دهیم. می‌گوید جریان امامت و ولایت این است. آن‌ها توضیح نمی‌دهند، می‌گویند ما امام نداریم، ولایت نداریم، ولی ولایت طاغوت دارند، کاملاً. یعنی کاملاً ولایت طاغوت خود را هضم و جذب (طاغوت) کرده است.

یک بحثی بود، من شاید قبلاً هم گفتم، بحث غذا را عرض کردم. غذای وجودی، جلسه پیش غذای وجودی (را اشاره کردم). یعنی غذای وجودی کسی می‌رود، هضم می‌شود، هضم تو یک چیزی می‌شود. باید ببین هضم تو کدام اعضا شده است. حالا بحث غذای وجودی گفتم. گفتم بروید نگاه کنید. آن موقع است که وقتی که می‌گویند چشم، یعنی چشم و تمام رگ و پی و پیه اش و تمام همه‌ی این‌ها. یک چشم دیگر. این جذب چشم شده است. آن جذب دست شده است. هر کسی جذب یک امامی می‌شود و خود را محو یک امامی می‌کند به عبارتی. انسان بدون اله نمی‌تواند باشد. اله دارد. حتماً به یک نفری وابسته است و خود را دارد محو می‌کند. حالا که وقتی شد هر کسی خود را تو امامی محو می‌کند. «فَمَنْ أَوْيَّ كِتَبُهُ» همین است. حالا آنجاست که نامه‌ی عملش را کسی با دست راستش دارد می‌گیرد. اگر با دست راست بگیرد، درست است. یعنی نامه عملش را با دست راستش از امامش بگیرد. بقیه نامه عملشان را با دست چپ مجبورند بگیرند. فقط یک عده هستند که امام حق دارند با دست راست می‌گیرند.

آن‌هایی که با دست راست می‌گیرند، چون به یمین و برکت و همه این‌هاست، این‌ها کسانی هستند که دقیقاً مثل دست امام است و امام پاسخگوی اینهاست هستند. حالا دیگر بحث در بحث می‌شود. شما ممکن است بگویید آن طرف هم امام پاسخ بدهد. خیر، آن سمت تبری است. آن سمت تبری است، «تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا». منتهای مراتب، مندر این بحث مناجات‌های قرآنی، در بحث حب این را عرض کردم در سحری که تبری که نمی‌تواند. یک موقع است شما تبری می‌خواهید بجوید، می‌توانید طرف را دور کنید از خودتان. یک موقع هست نه مثل اعضای خودتان است. نه دستتان و اعضا و جوارح خودتان می‌توانند از شما تبری کنند، نه شما از آن‌ها می‌توانید بکنید، نمی‌توانید دیگر. برای همین است که «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»، اینجوری نیست که تبری حاصل می‌شود، خب اگر تبری حاصل می‌شود، حاصل شد دیگر چه جهنمی دارد؟ نه، نمی‌تواند جدا شود از آن فضا. فقط بدش می‌آید از این فضا. همین.

این غیر این است که کسی ذوب در امام شود. ذوب در امام می‌شود، کلاً جزو اعضای وجودی امام قرار می‌گیرد. یک بحثی که کسانی که معرفت المهدی را گوش کردند، راجع به فرج شخصی، یک نکته‌ای عرض کرده بودیم که کسی اگر ذوب در امام بشود، امام در او تصمیم بگیرد و خودش تصمیم نمی‌گیرد. این دیگر واگذار به آنجا. این میمینی که آن موقع وجود دارد که به ارتباط با امام برمی‌گردد که شما امام چه نوع ارتباطی با امام دارید. «فَمَنْ أَوْيَّ كِتَبُهُ بِمِمينه» در کجا؟ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمٍّ» در نحوه ارتباط با امام است که شما اگر طرف راست ارتباط برقرار می‌کنی و امام از طرف راست با تو ارتباط برقرار می‌کند، حالت ذوب در همدیگر است، حالت تبری و این‌ها نیست. کلاً جریان راست این مدلی است. راست سیاسی هم نیست، دیگر معلوم است.

موسی و شجره

حالا شما این‌ها را نگاه نکنید، صفحه ۳۱۷ بودم. در صفحه ۳۱۷ می‌بینید که همین عبارتی که برای حضرت موسی داریم، الان صفحه نگاه نکنید. صفحه سیصد و هشتاد و نه را نگاه نکنید. آیه ۲۹-۳۰. ببینید چند گزارش ما راجع به حضرت موسی داریم که چجوری رفت بهش وحی شد. صور مختلفی (دارد). در سوره طاه است در اینطرف، آنطرف هست. حالا این یک مدل خیلی مهمش است، «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» از جانب طور نار دید. حالا فعلاً فرض می‌کنیم که این طور همون کوه طوره است. البته می‌گوییم لایه‌بندی هم دارد، یعنی من نمی‌خواهم آخرش بگویم نه، کوه طور نیست. «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» من دارم آتش را نه می‌بینم. نه، «انی رأیت نارا». اولاً من این کار را دارم می‌کنم. اگر آتش بود که بقیه باید می‌دیدند «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» من دارم یک ناری را انس می‌گیرم. مقوله انس با مقوله‌های علمهای حضوری و کشفی همراه است، نه با مقوله «رأیت» من یک چیزی دارم می‌بینم. آقا، شما هم ببینید. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» «فَلَمَّا أَتَاهَا» ، وقتی رسید «نُودِيَ» ندا شد «مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ». از قسمت راست کوه طور «فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ» یک بقعه‌ای در شجره. اصلاً احساس نمی‌کنی، یک خورده عجیب دارد توصیف می‌شود که از این شجره در یک بقعه‌ای «مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يُمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْغُلَامَيْنِ» که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْغُلَامَيْنِ».

یک بقعه مبارکه در قسمت یک شجره‌ای آنجا هست، تو سمت راست کوه طور. خب، این را در سوره‌ی سوره نمل را نگاه نکنید. سوره نمل. صفحه سیصد و هفتاد و هفت. می‌خواهم ببینم این لوکیشن نیست. خب، همین را می‌خواهم بگویم که این لوکیشن نیست. حالا با این آیات معلوم می‌شود، صفحه سیصد و هفتاد و هفت. اگر لوکیشن می‌دهد، دارد یک کار دیگر می‌کند. این را دارم عرض می‌کنم. سیصد و هفتاد و هفت آیه هفت هشت را نگاه کنید. گفته است که «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآئِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ». اینجا پر از رمزها هست که فعلاً نمی‌گوییم به بحث ما ربط ندارد. فقط یک چیزی است، «فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ» خوب دقت کنید، وقتی رسید «نُودِيَ» ندا داد «أَنْ بُرِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» مبارک بشود اون‌ی که در آتش است، کسی که حل آتش است. اینجا حول آتش، باید مدد بگیرد از کسی که در آتش است، خودش در آتش است. مبارک شده است «مَنْ فِي النَّارِ» آن کسی که در آتش است «وَمَنْ حَوْلَهَا». کسی که حول آتش است.

الان در این صحنه موسی در آتیش است یا حول آتش است؟ حول آتش است. یک کسی در آتش است. تعریف موسی به حول آتش است. مثل «أَمْ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» هست که اصلاً تعریف سوره و لبنان و اینها اقمار ایران است. اسمش اینجوری است که اساساً برای اون‌ها، برای ام القریا وحی می‌آید. یعنی مسئولیت به عهده ام القریا است. برای همین من در همین بحث فاطمیه این را مفصل بیان کردم که اساساً مسئولیت اصلش برای ام القریا است. هر کس در ماشین بخوابد، راننده نمی‌تواند بخوابد. راننده حق ندارد بخوابد. نمی‌تواند بگوید آقا من سه ساعت یک سره رانندگی کردم، یک دقیقه خوابیدم. این یک دقیقه یعنی اینکه همه را به فنا می‌دهد. همان یک دقیقه. اساساً او حق کوتاهی کردن ندارد. چون که مسئولیت بقیه، اصلاً حوله‌ی اوست. ام القریا آنجایی است که علم را، علم مخالفت با طاغوت را، بلند می‌کند. برای آنجا هم هست که «لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» ام القریا هم عربستان نیست. آن یک مفلوکی است که جذبی ۵۷ ساواک است. بدبخت همه دنیا دارند یک تغییری به یک سمت دیگر می‌کنند او تازه دارد رقاص می‌آورد در کشور خودش. یعنی اصلاً حالیش نیست. طرف یک خورده، یک پی دوم فازش کلاً چیز است عقب‌تر است که مثلاً الان، الان چه وقته این جور مثلاً ام القریا شدنی است؟ خوب، حالا آن بدبخت مفلوک کی است، دیگر. جالبش این است که بعضی‌ها هوس یک همچین چیزی می‌کنند خیلی جالبه. حالا بالاخره اینقدر معارف نگفتم همین می‌شود.

ام القریا ایران است. این که الان ام القریا ایران است را نتانیاهو هم می‌گوید، ترامپ هم می‌گوید. جالبش این است. سید حسن نصرالله هم می‌گوید ما هم می‌گوییم آقا هم می‌گوید. این دیگر چیست؟ متفق القول است. بله، ترامپ همین را می‌گوید ام القریا ایران است. ترامپ هم می‌گوید چین دارد، روسیه دارد، فلان دارد، می‌گوید مشکل اصلی من با ایران است. ما ام القراییم دیگر. پیدا کن پرتقال فروش را.

ما هم می‌گوییم امام کفر تویی. دقیقاً ما هم سر این نکته با هم به وفاق رسیدیم. ما علم ضد طاغوت را بلند کردیم تو این عالم، او هم که امام کفر است. بعد داریم جنگ‌های وجودی می‌کنیم. لیگ برتری نیست، جام حذفی است. همه باز دارند می‌گویند آقا می‌گوید جنگ وجودی داریم، اسماعیل هنیه می‌گوید نتانیاهو و ترامپ هم می‌گویند، همه می‌گویند جنگ وجود داریم می‌کنیم، یعنی باید بنزیم پدر همدیگر را دریاوریم. نود دقیقه، شد، شد، نشد، صد و بیست دقیقه، نه، با پناهی یکی باید برود بیرون. اینجا کلاً این مدلی نیست که کسی بخواهد مثلاً تو این جنگ‌های وجودی بگوید حالا می‌رویم تو بازی‌های بعد، ببینیم چیکار می‌کنیم. نه، این بازی وجودی است دیگر. این جنگ‌ها وجودی است. جام حذفی است دیگر. به این مورد دقت بفرمایید، ما فرصت باختن نداریم. باختن یعنی حذف شدن تو جنگ‌های وجودی و الان به فینالش رسیده است. در این بخش فینال، حواستان جمع باشد، کس دیگری نیست که شما بگویید من جنگ وجودی می‌خواهم با آن بکنم الان. یعنی تو لیگ از اولش هم مشخص بود تیلور و یزدانی می‌خورند به هم دیگر، آخرش دیگر.

مبارزه آخر این‌ها با هم دیگر است، کسی دیگر ادعایی ندارد. مثلاً الان ماداگاسکار است آنجا؟ در جنگ وجودی نیست. کجای دنیا جنگ وجودی دارد؟ ماییم. آنها هستند، ماییم. داریم همدیگر را می‌زنیم، لت و پار می‌کنیم در فینال جنگ‌های وجودی. اصلاً حواسمان را جمع کنیم. همه باید حواسشان جمع باشد که در این نقطه این جنگ‌های وجودی هم می‌دانیم به نفع ما به پایان می‌رسد. فقط یا پرهزینه یا کم‌هزینه. خب، این را دیگر لکائن است. یک نکته‌ای هست که لکائن است. جنگ‌های وجودی این مدل هست. باید بدانیم کجای تاریخ ایستادیم. فکر نکنیم که آقا، من اصلاً فرض کن پدر نیستم. آخه تو پدری، دیگر می‌خواستی پدر نشوی. فرض کن اصلاً من (۱:۲۱:۲۰؟) دیگر ام القری یکی دیگر باشد. نه، دیگر اینجوری نیست. شما پرچم بلند کردی. شما شدی ام القری. همه دنیا به شما می‌گویند ام القری. بقیه می‌شوند نخودی بازی، می‌شوند دورچین غذا. غذا مین کورس به قول این زیون نجسی‌ها ایران است. بقیه آن هویج و این‌ها هستند دیگر.

این‌ها می‌شوند من حولها، دورچین ام القری. برای همین است که خدا مسئولیت را اساساً و هلاکت را هم می‌گذارد برای ام القری. که «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا» اهلاک برمی‌گردد به ام القرآی و عقب‌نشینی‌های احتمالی ام القری. یعنی اگر ام القری وظیفه‌اش را انجام ندهد، اولاً بچه‌ها به جون همدیگر می‌افتند، خانواده پاشیده می‌شود و بعدش هم خودشان گرفتار جنگ داخلی می‌شوند. بعدش هم فقط با یک هزینه بالایی البته حل می‌شود، نگران نباشید. چون آخرش معلوم است. یعنی ته حل المسائل را ببینید، آن تهش (مشخصاست). در این کتاب کارهای ریاضی بود، می‌رفتیم آخر را نگاه می‌کردیم که جوابش چیست، جوابش معلوم است چیست. فقط راه رسیدن به جواب (متفاوت است). دیدید که برخی ساده حل می‌کنند، یکی دو تا تقسیم می‌کنند، حل می‌شود. بعضی‌ها هی لقمه را می‌پیچند در مسائل ریاضی، انقدر ضرب می‌کنند، رادیکال می‌گیرد، می‌گوید داری چیکار می‌کنی، دقیقاً آخرش حل می‌شود دیگر. حالا فوقش انقدر می‌زنیم به تیپ و تار همدیگر، روی تهران بمب می‌ریزند، حلتش می‌کنیم، نگران نباشید.

ببینید، آن حولها اصلاً شخصیتش به آن «مَنْ فِي النَّارِ» است. یک کسی است که در متن آتش است، اصلاً آتش مال اوست. او در حقیقت خودش آ «ذغال آتش است به عبارتی. آتش اوست، بقیه حولهای او هستند. لذا چه کسی دارد حرف می‌زند؟ اگر خدا دارد حرف می‌زند «مَنْ فِي النَّارِ» دارد حرف می‌زند با حولهایش. آن دارد حرف می‌زند. چون آن دارد حرف می‌زند. آن شخصیت اصلی قصه است که آن وسط دارد حرف می‌زند. او شرط است. موسی حول این است. این هم گزارش دیگری از همین طور است. یعنی دارد توضیح می‌دهد خداست دیگر. می‌خواهد این‌ها را توضیح بدهد همه را می‌کند در هم. یک جور عجیبی است. مدل قرآنی، مدل عجیبی است این مدلی.

رمزگشایی از طور سینین

سوره مبارکه طور را بیاورید. مدل قرآن اینطور است که مثل بچه آدم حرف نمی‌زند، چون بچه آدم نیست. یک جور خاصی است دیگر. مشخص است. این بحث‌ها را اگر آدم می‌خواست خیلی صاف و شسته رفته باشد، باید یک فصل درست می‌کرد، این و آن و این‌ها (را در آن قرار می‌داد). بعدش تازه هر کدام از این داستان‌ها دز کدام سوره است؟ این پیچ چه نقش آفرینی می‌کند و خودش اوف، خودش واقعاً اوف. یعنی دارد چی کار می‌کند تازه با این بخش این مدلی در سوره. قرآن معجزه است. ما کتاب ندیده که نیستیم که هر کتابی توی هر حوزه‌ای بوده است ما دیدیم. حالا فقهی بوده است، اصولی بوده است، جامعه‌شناسی بوده است، روانشناسی بوده است، کتاب معرفتی بوده است، غیر معرفتی بوده است، ورزشی بوده است، اخبار ورزشی بوده است، اصلاً اینقدر لایه، اینقدر تأویل، اینقدر ارتباطات آیات با همدیگر. اصلاً این کار را نمی‌کند یک کتاب دیگر، ولی قرآن می‌کند دیگر. کجا را نخوندیم؟ 317 را نخوندیم، ببینیم 317 چی بود که نخوندیم.

317 نشان می‌دهد این جریان برای خود بنی اسرائیل هم هست. خوب دقت بکنید. یعنی ماجرای وحی این بود که بنی اسرائیل نبود که دیگر. یعنی وحی این مدلی در طرف راست کوه طور و اینها که این نبود. ولی آن‌ها هم به دلیل اینکه خود موسی قاطی این بازی است، بنی اسرائیل هم قاطی این بازی است و دارد همین را گزارش می‌کند برای آنها. در صورتی که این برای آنها اتفاق نیفتاده است که وحی بگیرند در کوه طور. خوب دقت کنید، اینها همان‌هایی هستند که حالا حول آن حول هستند به عبارتی. یعنی این‌ها همان بنی اسرائیلی‌اند که چون موسی چنین قصه‌ای را دارد، آن‌ها هم چنین قصه‌ای را دارند به عبارتی با اینکه برایشون اتفاق نیفتاده است. «يُنَبِّئُ إِسْرَءِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ عَدُوِّكَ وَوَعَدْنَاكَ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّى وَالْأَسْلَوِيَّ» برای شما ما یک مواعده ای کردیم در سمت راست کوه تور. یعنی این مواعده، وعده‌هایی که ما با شما گذاشتیم، وعده‌هایی است که هم کوه طور را آوردیم بالای سرتان، کوه طور دست راست‌تان، همه‌ی اینها برای این است که این وعده را بستید. شما هم بستید، چون موسی بسته است شما بستید همین وعده را، همین مواعده را.

صفحه ۵۲۳ را بیارید، دیگر تمام کنیم. خیلی دوز مطلب بالا بود. شما ببینید باز دوباره برمی‌خورید به یک سری آیات عجیب. خب. «بسم الله الرحمن الرحيم * وَالطُّور * وَكَتَبَ مُسْطُور» یک طور داریم. یک کتاب و نوشته به سطر افتاده، یعنی مسطر شده و مسطور شده است، دیگر به سطر رسیده است. این را بعداً شما بروید سوره قلم را ببینید: «نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» یعنی یک قلمی است که سطر می‌کند. یک قلم اعلایی داریم. اینکه ائمه میفرمایند قلم اعلی ماییم این است. یعنی ماییم که داریم سطر می‌کنیم همون چیز بسته را. مثال خودکار من را یادتان است و همان شب قدر را؟ این همان چیزی است که همان قلم اعلی است که آن امر بسته را «أَحْكَمَتْ... ثُمَّ قُضِلَتْ» یعنی اول محکم است، بعد تفصیل باید داده بشود. این را شروع می‌کند با کتاب مسطور. این طور همان قلم اعلایی است که باید «فِي رَقٍّ مَّنْشُور» نه در یک چیز بسته شده مثل طومار. طومار بسته شده نه، طومار باز شده. یعنی حالا دیگر باز شده است، یک موقعی طومار بسته بود، کلمات و حروف رفته بود در هم، کسی نمی‌دید، حالا این را فتن می‌کنند، باز می‌کنند، این کتابتی است که در «رَقٍّ مَّنْشُور» است، در حقیقت روی طومار باز شده است.

تازه از آنجا بیا پایین «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُور» بیت المعمور. تازه از این به بعد بیت المعمور است که حالا خودش بحث مفصلی است بیت معمور. که اصلاً به خاطر این کعبه چهار ضلعی است، به خاطر بیت معمور چهار ضلعی است. که کاری نداریم به این بحث. این طور یک چیزی است که مقام شامخ انسان کامل است که قلم اعلاست. وجود نوری نورالانوار آن بالاترین نوری که کلاً وجود دارد، از آنجا. که از یک منبع نوری می‌آید، بالاخره شما وقتی نوری ببینی، می‌فهمی منبع نوری هست اجمالاً برای همین است که ما ذات الهی را تشخیص می‌دهیم اجمالاً. همه هم می‌گویند، یعنی «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید». معلوم است که بالاخره یک چیزی هست دیگر، منبع نور است. وقتی این نور هست یعنی منبع نوری هست.

این جا در آن نور اصلی. آن شروع می‌کند به نوشتن. لذا طور آن است. طور این کوه نیست فقط. بگوییم لوکیشنی به نام کوه طور. اگر این معلوم بشود، این «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» از این طور در حقیقت آمده است. از این طور در آمده است، این شجره‌ای که امتداد کلا شجره‌ی ولایت و انسان کامل است، چون از امام حسین است، از زیتون است. که «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» است. این زیتون امام حسین آن موقع. چون این شجره، شجره مبارکه وصل به جریان امام حسین است، نه به جریان امام حسن. برای همین است که ائمه اصرار دارند تفسیر کنند «وَالثَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سَيْنَاءَ» طور سینین حالا کجاست؟ می‌شود نجف دیگر «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» البلد الامین می‌شود مکه. آن طرف می‌شود کوفه و نجف که آمده‌است، آن موقع آن چیزی که بخواهد طور را، آن شجره مبارکه‌ای که «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» باید باشد، شجره مبارکه‌ای «زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» یعنی همین جوری دارد اضائه می‌کند. یعنی همین جوری دارد روشنی‌بخش می‌شود، این شجره، شجره زیتون است. بله، به این چیزها می‌تواند اشاره داشته باشد که عملاً از اینجا آن شجره دارد امتداد می‌کند. اگر اینجوری باشد، تین امام حسن است. حالا این را، دیگر خیلی از قرآن نمی‌شود کشف کرد. ولی طور خیلی بحث مهمی که سوره دارد اصلاً و چقدر آیات کدی که باید دیکود بشود همه این چیزها که اگر بخواهیم دیکود کنیم، همه اینها را که واقعاً تلف می‌شویم. ولی در این حد بحث لازم بود از اینکه بگوییم یک شجره زیتونه‌ای هست که یک زیتی دارد که در حقیقت خلاصه و عصاره‌اش، یک جوری است که نور بی‌نار می‌دهد و نور الله را در حقیقت آن دارد توسعه می‌دهد در عالم.

و آنی که «تُورٌ عَلَى نُورٍ» است و همه این چیزها، که بعد می‌بینید از چینش نظام هستی، چون که نور دو تا حالت دارد تو قرآن، یکی حالت‌های چینش نظام هستی، یعنی حالت وجودی دارد یا حالت سلوکی دارد. می‌بینید، یک عده «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ» مَنْ يَشَاءُ» یکهو می‌زند به حالت سلوکی. یعنی اگر این نظام چینش این مدلی است بر اساس نور. حالا اگر کسی بخواهد نورانی شود، باید همین چینش و نظام را بگیرد و برود بالا. میشود نورانی. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ» مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». این یکی از سخت‌ترین مثال‌هاست. حالا جلسه بعدی بحث سخت‌دیگر. البته به این سختی هم نیست. مفسرین اصلاً اشاره نمی‌کنند به این بحث و آن اینکه این نور می‌رود در بیت. نوری که «كَمْشَكُورَةٍ فِيهَا مَضْبَاحٌ أَلْمِصْبَاحُ فِي رُجَاجَةٍ الرَّجَاجَةُ...» از کوه و طور و از این چیزها درمی‌آید، از شجره مبارکه‌ای که زیتون است آن شجره مبارکه نورانی می‌کند همه چیز را این نور می‌رود در خونه. «فی بیوت» می‌آورد تدر خانه. این یک مفهومی است که مفهوم بسیار مهمی است، خانه.

این بحث را اگر کامل‌تر خواستید از یک زاویه دیگر چک کنید. من اخیراً شاید مثلاً یا فردا یا پس فردا راجع به آب حوض صحبت می‌کنم. آب حوض. حالا در همان جلسات سحری. خب، راجع به آب حوض صحبت می‌کنم، بعد صوتش هم می‌گذارم، حالا می‌گذارم، دیگر. که آب حوض چیست؟ خلاصه آب حوض را نکشید، آب حوض را بخورید. این مفهوم به شدت مهم است در فرآیند بحث‌های دینی به نام آب حوض که حالا ان شاء الله (می‌گوییم).

تحولات ایران و منطقه

تحولات منطقه را ببینید من اینقدر گفتم فکر می‌کنم که شبیه آدم نق نقو بشوم. من چهار ماه پیش فیلم ضبط کردم. نه اینکه من آدم غیب گویی هستم، قرآن قرآن است. از روی قرآن گفتم که این می‌شود، این می‌شود، بعدش این می‌شود، بعدش چه می‌شود؟ بعدش این می‌شود. الان که می‌خواهم پخش کنم، ترس این را دارم که یک جور خودستایی باشد. والا اینجوری مثل روز روشن بود این اتفاق می‌افتد، حتی آتش بس چه اتفاقی می‌افتد، مثل روز روشن آتش به چه اتفاقی می‌افتد. همان موقع ساعت اول آتش بس به من گفتند تو نظرت را بگو، گفتم حزب الله لبنان پیروز شد اما دارالاسلام نه و به زودی تاوان سنگینی را پرداخت خواهد کرد. الان خود دفتر ارتباطاتی که ما داریم با دفتر می‌گویند آقا، شما سوریه را تمام شده فرض می‌کنید. تمام شده فرض نکنید.

حالا من نمی‌خواهم بگویم خون این همه مدافع حرم هدر شد، اما یک پروژه شما داشتی دیگر. پروژه‌ات به هر جهت زدی ترکوندی پروژه را، پروژه‌ات را. اینجا است که فرق وجود و عدم وجود حاج قاسم مشخص می‌شود. حاج قاسم‌ها که اینا هستند یا نیستند، تفاوتشان چیست؟ چه جوری پوتین بر می‌دارد می‌آورد آنجا، بشار را سر جایش می‌نشانند، آنجا ارتش سوریه را، فلان می‌کند.

می‌خواهم عرض بکنم که ما داریم مسئله را حل می‌کنیم. شیپور را از سر گشادش می‌خواهیم بزنیم، می‌خواهیم با صدای بلند دربیاریم. در می‌آید، منتها به قیمت پاره شدن خودمان. یعنی این اتفاق ممکن است بیفتد و حتماً ان شاء الله می‌افتد. منتهای مراتب حالا من دیگر اینقدر هی می‌گویم و می‌گویم، چرا می‌گویی اینقدر؟ راست هم می‌گویند. حالا چرا اینقدر می‌گویم. معلوم است بعد از چی می‌رود سراغ عراق. خیلی واضح است. بعدش می‌رویم سراغ ایران. بعدش شما، چونکه کلاً هم ما موشکی طرح کردیم همه دفاع‌های خودمان را. چون این کار را کردیم. به هر جهت مشخص است. همین پیام اخیری که فوق سری آقا دادند به صنایع موشکی مان که بروید ساختارهایتان را درست کنید، یک سال طول می‌کشد. خوب، چون اینجوری هم طرح تعریف کردیم، من نظامی نیستم.

به من می‌گویند آدم نظامی هستی؟ می‌گویم، نه من قرآنی‌ام. ولی انقدر از قرآن می‌فهمم، یعنی قرآن را می‌فهمم. حالا چیزهای نظامی هم نفهمم، شما نقطه قوت طرف داری باهاش می‌جنگی. نقطه قوت طرف. آن هر چی می‌زند نیم سانت اینطرف و آنطرف نمی‌زند، می‌زند به هدف. ما در بهترین شرایط ده متر این طرف و آن طرف می‌زنیم. به دلیل اینکه خیلی وقتی اصلاً با جی‌پی‌اس‌های دنیا داریم کار می‌کنیم. جنگال است دیگر، جنگال شوخی نیست. یعنی با نقطه ضعف دشمن کار نمی‌کنیم، با نقطه قوت دشمن داریم کار می‌کنیم. چون اساساً اینجوری هم تعریف کردیم مساله ارتباط با اسرائیل را که مدتی است این تعریف را کردیم، طبیعتاً. حالا بریم اهداف خیلی ویژه و خاص هم بزنیم که نمی‌زنیم.

این هم نه اینکه نمی‌خواهند بزنند. به چند عامل بستگی دارد. مصلحت نیست، چون که با تمام این فرماندهان موشکی، فلان سلاح ساز و اینها می‌نشینیم صحبت می‌کنیم با آنها. چند وجه دارد. یکیش این است که بالاخره «تَرْبِصْتُمْ وَارْتَبِطُوا» این بحث جدی‌ای است. وقتی رنگ می‌کشی شک می‌کنی. الان فرماندهان موشکی ما نه فرماندهان نظامی، آن ساختاری که دارد تصمیم می‌گیرد، پر از شک است. اگر آنجا را بزنی، ستاره خلیج فارس بزنند، چه می‌شود؟ مثلاً از این شکها. یک مقداری هم می‌گویم، چون که ما روی مساله موشکی حساب کردیم، مسئله موشکی ما با مساله موشکی آنها، یعنی آن کار بالاخره حالا در وعده صادق یک چه اتفاقاتی افتاد دو چه اتفاقاتی افتاد و همه اینها، چند تا از آن دویست تا خورده، اینها واقعاً چقدر مصلحت گفتنش، ولی به هر جهن چیز است، دیگر.

اینها همه رموزی است که باعث شده که وعده صادق ۳ را یا جواب نمی‌دهند یا جواب می‌دهند، جواب درخور نمی‌دهند. جواب درخور هم بدهند به درد نمی‌خورد. دلیلش هم من تو برنامه ثریا گفتم که تعلیق شد ثریا. یک شیوه‌ای دارد. اساساً جنگ شیوه‌ای متناوبی دارد که شما حمله سنگین طراحی کنی در آن، نه اینکه حمله نکنید. مثل اینکه در زمین کشتی، یک امتیاز بده، بده، بده، بده برای اینکه ثانیه آخر یک ضربه فنی بکند. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه همین را دارند به عنوان حمله متناوب. می‌گویند «وَ حَتَّى يُزْمُوا بِالْمَنَاسِرِ تَنْتَعِبُهَا الْمَنَاسِرُ وَ يُزَجُّوا بِالْكَتَائِبِ تَفْقُوهَا الْخَلَائِبُ» وَ حَتَّى يُجَزَّ بِإِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَتَلَوُّهُ الْخَمِيسُ» اول دسته بزند، پشت سرش دسته بزند، بعدش گردان بزند، پشت سرش لشکر بزند، بعدش لشکر بزند، بعد یک لشکر دیگر بزند، اینجوری است. یعنی یک دم باید بزنی تا اساساً بتوانی حمله گسترده طراحی کنی. اگر یک دم نزنی، بایستی که حمله گسترده طراحی کنی. حمله‌های ریز متناوب، همان کاری که اسرائیل خودش دارد می‌کند، دقیقاً همین کار را می‌کند هی حمله‌های ریز متناوب طراحی می‌کند، هی اهداف کوچیک را می‌زند، هی می‌زند، می‌زند، می‌زند، بعد یکپو می‌بینی یک کار بزرگ می‌زند. اساساً کسی می‌تواند ضربه فنی بکند که نفس ضربه فنی داشته باشد و بعد طرف مقابل گر نکیرد دیگر اینقدر امتیاز گرفت است و دیگر. آقا، بالاخره یک کاری بکن، اصلاً حریف را هل بده بیرون از تشک یک امتیاز بگیر. یک کاری بکن.

لذا اتفاق پیش آمده از این اقدام خیلی واضح است. عراق درگیر می‌شود، بعدش ما درگیر می‌شویم، بعدش هم می‌رویم به سمت جنگ‌های وجودی آخر الزمانی. درگیر جنگ می‌شویم دقیقاً و بعدش از اینکه فکر کنیم این تله جنگ است، دیگرها می‌شویم از این گفتمان. دیگر تله جنگ نیست خود جنگ است دیگر دارد که اتفاق می‌افتد و این اتفاق می‌افتد و ما دوست داریم یا هوس کردیم که مساله را با یک عالم مصیبت حل بکنیم یا حالا اینجوری تصمیم گرفتیم دیگر. مردم اینجوری می‌خواهند. مردم اینجوری می‌خواهند، مردم. هی هم نگوییم، نگوییم نظامیان یا این یا آن. ببینید ما یک تیم هستیم. هی بگویند آقا تو بد گری کردی، تو هم خوب پاس ندادی، تو هم خوب تعویض نکردی، همین است که هست. یعنی ما مردمیم. یک تیمیم ما. این تیم می‌برد، تیم می‌بازد، این تیم با مشکل می‌برد، این تیم باید برود در ضربات پناهی. این تیم باید با یک عالم زخم و زلی و تکل کردن یاران و این‌ها بالاخره می‌بریم ما دیگر. خداروشکر می‌بریم، ولی با «وَاللَّهِ يُتِ» ان شاء الله. اینجوری که ما داریم و این اراده‌هایی که نیست، مشکل این است وگرنه فرق آن موقع سوریه با این موقع سوریه بخش عمده‌اش اراده‌هاست. جنگ اراده است. اراده هست که اراده نیست، اراده‌هایی که نیست. من بخدا منظور آقای پزشک‌یان نیست. شما می‌بینید می‌گویند مسکن بسازید می‌گویند پول نداریم راحت. مسکن می‌سازید؟ پول نداریم. ناترازی را چرا حل نمی‌کنی؟ خب، نمی‌گذارند حل کنیم. دیدید، این دفعه در شانزده آذر هرجا را دست می‌گذاریم، نمی‌گذارند. اینجا هم نمی‌گذارند، آنجا پول نداریم. آنجا هم اینجوری است. بالاخره خلاق هر چه لایق. همین است دیگر.

آخر کسی اگر برگردد بگوید پول نداریم، باید پول را بسازد. اگر مدیری باشد که بگوید به من پول بدهید، یک جمله طلایی دارد آقای قالیباف، واقعاً طلایی است این جمله. می‌گوید این حرف بی‌عرضه‌هاست که می‌گویند اندازه توانمندی من و توانایی و پول من به اندازه همین کار را می‌کنم. خب، اینکه عمه من هم بلده کار کند، تو باید دو تا چیز خلق کنی، وقتی می‌خواهی کار کنی در آن سطح. وگرنه اساساً کلاً آدم باید بشیند، نگاه کند. اگر بگویند من پول ندارم، انگیزه‌اش را هم طبیعتاً ندارد. چون پول ندارد امکانات هم ندارد. قدرتش را ندارد. خب، نمی‌کنم، دیگر. خب، طبیعی است، دیگر. من کاری نمی‌کنم.

ببینید، جماعت حزب‌اللهی، من نمی‌خواهم بزنم تو سر مال که. بالاخره ببینید، من الان در واقعه‌ش، چون بازخوانی این پرونده هیچ آورده‌ای ندارد. الان رئیس جمهور هست دیگر. راجع به چی بحث بکنیم؟ ولی کل ملت، خب، کل ملت همین این را آوردند بالا. نه آقای پزشک‌یان را، این تیم را آوردند بالا. ببینید، کل ملت، حتی تعیین‌کننده فرماندهان سپاه‌اند. کل ملت که تعیین. بعد تو این کل ملت، بچه حزب‌اللهی می‌شوند (؟: ۴۶:۰۱) قضیه بچه حزب‌اللهی که همین الان نشسته و دارد نگاه می‌کند، تمام شد یا حتی مطالبه هم نمی‌کند. بامزه‌اش اینجاست. علمایی که در قم نشسته‌اند و همینجوری نگاه می‌کنند به صحنه. خب، همین می‌شود، دیگر. خب، چه انتظار دارید؟ عالمی که باید حرف بزند نگاه میکند. آن بسیجی ما که انقلابی باید مطالبه بکند، نه اینکه زیراب بزند، او هم نمی‌گوید، او هم حرف نمی‌زند. خب، همه داریم صحنه را تماشا می‌کنیم که یک اتفاق می‌افتد دیگر.

معلوم است، اتفاقات بدی است که می‌افتد. اتفاق خوبی نیست این اتفاقات، ولی بالاخره اینکه چیزی از ارزش‌های ما کم نمی‌کند. چیزی از ارزش‌های ما کم نمی‌کند و ما پیروزیم و با هزینه زیاد دیگر. باید روز قیامت وایسیم، فقط جواب بدهیم، خون‌هایی که اگر ما این کار را نمی‌کردیم، آن اتفاق نمی‌افتاد. اگر ما فلان کار را نمی‌کردیم، اگر آن‌جور مذاکرات را وارد نمی‌شدیم، سید حسن نصرالله شهید نمی‌شد. این مطلب قطعی است. سید شهید شد. بعد شما حالا هرچی برو بالا، بیا پایین، بگو نمی‌دانم الان شیخ نعیم قاسم بجای سید حسن نصرالله است. مثل اینکه بگویی به جای مالک اشتر، مثلاً ابن عباس است، مثلاً اینجوری. من با نعیم قاسم جلسه داشتم. آدم خوبی است، ولی چه ربطی دارد به سید حسن نصرالله؟ خوب، یعنی حتی کردیتش چه ارتباطی دارد؟ ربطی ندارد به سید حسن. خب، حالا شما این را نداری دیگر. این آدم را نداری و اینی که بگویی که بالاخره ساختارها سر جای خودشان هست، ولی شیخ نعیم قاسم با سید نصرالله «بینهما بَوُّنٌ بعید».

یک موقع هم عرض کردم، وقتی که شهید بهشتی شهید شده بود، آمدند در بیمارستان، آقا در بیمارستان بودند، آمدند در بیمارستان، می‌گفتند آمریکا در چه فکری است؟ ایران پر از بهشتی است. آقا هم می‌گویند، چی می‌گویند. می‌گویند اینها بهشتی را نمی‌شناسند. مگر اینجوری است، مگر بهشتی ریخته است، مگر حاج قاسم ریخته است؟ الان خلا مالک اشتر، آن موقع معلوم است. وقتی حضرت داشتند برای سپاه جمع می‌کردند برای معاویه در سال‌های ۳۹-۴۰، جمع نمی‌شد اصلاً همه هم می‌گفتند اینجا (؟: ۴۸:۱) الاشتر الان مشخص است دیگر. مرگ اشتر اینجا خود را نشان می‌دهد. دیگر فقط حضرت باید برود بالای منبر «قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ [إِلَى] عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ» می‌زند به صورت مبارک خودش گریه می‌کند بالای منبر.

حالا شما بگو مالک اشتر، مثلاً چیز مهمی هم نیست. حالا هستند کسانی (جایگزین). مهم است دیگر. همه می‌گفتند (؟: ۴۹:۱) اشتر، الان دارد معلوم می‌شود که مالک اشتر نیست یعنی چی؟ حالا می‌فهمید حاج قاسم نیست یعنی چی؟ حالا می‌فهمیم سید حسن وقتی حاج قاسم شهید شده بود، گفت که این را ساده نگیرید. این یک اتفاقی است که پشت سرش اتفاق‌ها خواهد افتاد. گفت به مسئولیت خودم نمی‌گویم، به مسئولیت خودم می‌گویم. این کلیپ نمی‌دانم چرا پخش هم نشد خیلی عجیب است. سید حسن نصرالله بعد از شهادت

حاج قاسم گفت که آقا، به مسئولیت خودم می گویم این را. این قضیه ای که داریم برخورد می کنیم، این قضیه زمینه بسیاری از اتفاقات بعدی است. حواستان باشد. کشتن حاج قاسم اولین سنگ بنایی بود که اسرائیل گذاشت بعد دومینوی و دیگر رفت. ما اقدام متناسب کردیم؟ نکردیم. خود آقا هم فرمودند نکردیم. حالا یک عده این حرف ما را کردند پیراهن عثمان که آقا شما گفتی فلان. خود حضرت آقا گفتند که این یک سیلی بیش تر نبود، یک سیلی بود زدیم، دیگر. ولی انتقام نگرفتیم، دیگر

من حرف های بدتری دارم بزنم. من نمی خواهم بگویم یک خورده شر می شود. ولی به هر جهت. حالا ان شاء الله خدا سایه حضرت آقا را بر سر ما حفظ کند که یکی از مقتضیات تیه و پیچیده شدن داستان رفتن ولی از جامعه است. این یکی از در حقیقت پروتکل های تیه است. انجام ندادن وظیفه آنموقع اگر یک خورده دیگر با همین شیوه پیش برود، جریان یک جوری می رود که خدا ولی جامعه را می گیرد. ولی جامعه میاید منتها آن برش را ندارد دیگر. آن هم همینجوری است. مثل اینکه موسی وقتی که رفت، خب، کی آمد؟ یوشع بن نون آمد دیگر، او هم پیغمبر بود. ولی یوشع بن نون کجا؟ موسی کجا؟ اصلاً کسی تره خرد نمی کند برای یوشع بن نون. آن هم تو فضای بحران. یکی از پروتکل های تیه است. امیدوارم که قبل از هر اتفاقی ان شاء الله پرچم به دست صاحب پرچم برسد.